

مصاحبه‌ای با یک جنین



از او خواستم خودش را معرفی کند.
• من یک جنین ۳۰ هفته‌ای هستم.
از وضع زندگی و کیفیت آن پرسیدم.

• «اوضاع عالی است. شکر، همه چیز فراهم است. از هر چه که بخواهم، خداوند در اختیارم قرار داده و در نعمت‌ها، غوطه‌ور هستم و زندگی مرفه‌ی دارم.»
گفتم: «چه کارهایی انجام دادی که این زندگی مرفه و پر از نعمت را برای خود فراهم کرده‌ای؟»
• سری تکان داد و گفت: «ناگهان احساس کردم که نبودنم به بودن، تبدیل شد؛ بدون این‌که پیش پرداخت و قیمتی را بپردازم.»

و در حالی که شادی از چشم‌هایش تراوش می‌کرد، گفت:
• «به معنی واقعی رایگان!»
از او، زمان تولدش را پرسیدم، دیدم ناگهان شادی از چشم‌هایش ناپدید شد و گفت:

• «ای کاش مرا به یاد این موضوع نمی‌انداختی. مدتی است ناراحت آن زمان هستم. قرار است زندگی‌ام پایان یابد.»
کمی نگران شدم و گفتم: «مگر بیماری خاص، خطر زایمان، عفونت، زایمان زودرس و... در کار است؟»
• گفت: «نه، قرار است مرا از این همه نعمت و خوشی و

زندگی جداکنند و در زمان زایمان، مرا از دنیای دل‌پسندم، ببرند.»

خنده‌ام گرفته بود؛ ولی از آن جایی که او خیلی جدی صحبت می‌کرد، جرأت خندیدن را پیدان کردم. به او گفتم: «مگر قرار است بمیری؟»
• او گفت: «هر جنینی تا زمان زایمان، بیشتر عمر نمی‌کند.»
نمی‌توانستم به او ثابت کنم که دنیای داخل رحمی، مقدمه‌ای برای دنیای پهناور و دل‌چسب‌تری است که حتی قابل مقایسه هم نیست؛ او نمی‌فهمید.

ناگهان خودم هم ناراحت شدم؛ با خودم فکر کردم که فکر مشابهی است؛ گاهی به مرگ چنان می‌اندیشم که همان جنین، به زایمان.

برای کسی که مرا بار اول از هیچ هیچ، به وجود آورد، دوباره زنده کردن که هیچ است، ده‌ها و صدها بار هم می‌تواند بمیراند و زنده کند؛ ولی او تصمیم گرفته که دوبار، زنده کند و یک بار بمیراند.

دکتر مازیار رستگار



رمز کلیه‌ی پیروزی‌ها، اراده است. «روبرتسون»

کلام